



الحمد لله رب العالمين فاطر السموات والارضين - والصلوة والسلام
على جميع الانبياء والمرسلين، سيما خاتم النبيين الرافع اعلام الحق والدين المبين
وعلى آله واصحابه المنتجبين والائمة المعصومين والشهداء والصدّيقين
اعوذ بالله من الشيطان، الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا
يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيدا للشيطان كان
ضعيفا .

از موضوعات مهم اسلامي كه بسيار در باره آن بحث شده موضوع جهاد است
در بيشتر آيات قرآن كه درست دقت كنيد پس از هر چند آيه‌اي دستور جهاد است ،
چند آيه كه درباره اصول اعتقادي واجتماعي و اخلاقي و احكام آمده بعد مي بينيم كه
بين بانها و عناوين مختلف فرمان جنگ و جهاد ميدهد ، از طرف ديگر تبليغاتي كه
عليه اسلام از چند قرن پايان طرف شروع شده همين موضوع جنگ و فتوحات و پيش-
رفتائي است كه مسلمانها كردند ، تا آنجا كه اين تبليغات سوء بين جوانهاي ماو
بين تحصيل كرده‌هاي ماهم كم و بيش تاثير كرده ، محققين اسلام و غير مسلمان و
كساني كه مردان منصف و اهل تحقيق بوده اند براي دفاع از اسلام و اصول و جهاد اسلامي
كتابهاي نوشته اند ، جهاد اسلام يعني چه و اسلام چگونه پيش رفته ؟ آيا يك چنين
تحول بزرگي كه در جزيره العرب پيش آمد ، اين انقلاب فكري و اخلاقي واجتماعي
تلفات از دو طرف چقدر بود؟ و جنگهاي اول صدر اسلام آيا جنبه دفاعي داشته يا جنبه
پيشروي و تهاجم ؟ اين خود مطلبي است كه اگر بخواهيم وارد اين بحث بشويم

شاید از متن مطلب دور بشویم و بآن مقصودی که در نظر است نرسیم .
 موضوع دفاع پیش از آنکه در تحت قوانین و مقررات و دستورات دینی یا اجتماعی
 در آید يك امر فطری و نفسانی است ، خداوند درغریزه و باطن انسان يك مبدأ و
 قره‌ای آفریده بنام قوه غضب در حیوانات هم کم و بیش بصورت‌های مختلف هست که
 این نیروی مبداء غضب برای دفاع از حق و حیاتی است که این موجود دارد هر موجود
 زنده‌ای که خاصیت حیاتی داشت و حق حیاتی داشت بیک صورتی قدرت دفاعی
 دارد که ازغریزه بجوارح و اعضاء ظهور می‌کند، این نیرو را پروردگار عالم در نباتات
 قرار داده ، بلکه می‌بینیم در نباتات هم کم و بیش همینطور است، شاید بعضی از نباتات
 و گیاهها باشند که ثمره و گل و بهره آنها برای اینست که دیگران استفاده کنند
 بعضی از نباتات و گلها هستند که ثمره و بهره‌شان تنها برای تولید نسل و ابقای وجود
 آنها است، یا اینکه دیگران از همان منظره و ظراوت آن استفاده کنند، باین جهت
 بعضی از درخت‌های میوه خا‌های خشک و تیزی دارد بعضی از گلها هم همینطور گویا
 خا‌های تیز و این شمشیرهای جانخراش که بصورت خار در اطراف این گل درآمده
 همان نیروی باطنی‌ا‌را نشان می‌دهد که من وقتی چنین موجودی معطر ، چنین موجودی
 زیبا و لطیف از خودم بروز داده‌ام باید این سلاح هم اطراف من باشد که دست هر بازیگر
 و متجاوززی بآن نرسد و آنرا پشمرده نکند، نمی‌دانم این شاعر کیست (دیروز در آن
 جلسه‌ای که داشتیم یکی از جوانها این شعرها را خواند من فقط دو بیتش را یاد گرفتم)
 بیت اولش فراموش شده بسیار عالی و خوب گفته (۱)

خواری خلل درونی آرد «طالقانی و نوشته ما»
 بیداد گری زبونی آرد

می‌باش چو خار حربه بردوش تاخر من گل کشتی در آغوش

راستی این شعر از جهت بلاغت چون معجزه است ، هم از جنبه واقعیت هم از
 جنبه شاعرانه، این واقعیتی است که توسری خوزی و ذلت قوای نفسی انسان را و آن
 هم آهنگی که باید داشته باشد ازین می‌برد ، مزدمی که در ذلت و زبونی زندگی
 کنند ممکن است حقایقی را خوب ادراک کنند ولی نمیتوانند نه بازباشان و نه

(۱) از نظامی گنجویست ، بیت اول این است :

چون موش در آب مرده بودن

تا چند چه یخ فسرده بودن

بادستان ابراز دارند، این همان معنای خلل است یعنی تعبیری از این بهتر نمیتوانیم
 بگوئیم «خلل» یعنی دستگاه ادراکی و عملیش با هم هم آهنگی ندارد، خواری خلل
 درونی آرد، این خار هم اگر بخواهد آن طراوت گلوزی بمانی و قامت راست خود را حفظ
 کند باید با همان خارهایی که اطرافش هست دست متعدی را کوتاه کند، این همان
 است که بحسب قانون تحول و فطور در مزاج حیوان بصورت شاخ و چنگال و دندان
 ظاهر میشود و در انسان بصورت غریزه و مبدأ غضبی است، انسان روی اینکه عقل
 مدبر قوای دیگر اوست، این مبدأ غضبی را برای دفاع از حق و از حریم و حیثیت و
 ملیت بصورت سلاح درمی آورد، بنابراین اگر فرض کنیم یک قانونگزاری یا یک
 پیغمبری بیاید بگوید که اساساً جنگ کردن و دفاع کردن باید در یک ملتی، در یک
 امتی از میان برود مثل اینست و هیچ فرق نمیکند که یک پیغمبری دستور دهد مردم
 از زن و مرد برای اینکه قوای شهوانی موجب زحمت و اخلال شده باید همه اینها را
 از تناسل و رجولیت و تولید نسل انداخت، پس باید این نیرو در بشر باشد، فقط مطالب
 اینجاست که باید درست هدایت شو، همانطوریکه خداوند در انسان این مبادی و قوا
 را آفریده راه انجام آن و طریق صحیح آن در راه خیر و مصلحت، در راه تولید مثل
 و بقاء نوع باید هدایت کند، همانطوریکه شهوت غذا در انسان آفریده باید آنقدر
 بخورد که جسم و جاننش محفوظ بماند، اگر همین شهوت را در مجرای صحیح و روی
 اصول صحیحی بکار نبردهمان که وسیله بقاء است وسیله فنا میشود، از افراط در غذا-
 خوری و تنوع در شهوات بجای اینکه ۸۰ سال ۱۰۰ سال عمر بکند در سن ۳۰ سالگی
 و ۴۰ سالگی خود کشتی میکند، همینطور مبدأ شهوی تناسلی در انسان بجای اینکه
 برای تولید مثل و ایجاد نوع بکار برده شود اگر در راههای شهوات غیر قانونی بکار
 برده شود بجای اینکه بقای نوع را تأمین بکند موجب فناء نوع خواهد شد و مبتلا به
 سیفلیس و سوزاک و در نتیجه قطع نسل میشود. همینطور این مبدأ غضبی در انسان چون
 ظهور کرد و بکار افتاد اسلحه بدست می گیرد و باید در راه دفاع از حق و ناموس و شرافت
 و کشور مصرف بشود، اگر همین مبدأ در راهی که خداوند و قانون خلقت معین کرده

است مصرف نشد و منحرف گردید مثل عموم جنگهای جهانگیران دنیا بیجهت
 بیبانه‌های گوناگون، بعنوان ملیت‌ها، کشور گشائی، دست یافتن بسرزمین دیگران،
 مصرف اعدام و نابود کردن نوع بشر خواهد بود، از یک طرف این مبدأ غرضی در انسان
 هست از طرف دیگر باید بوسیله تشریح این مبدأ هدایت بشود، بچه صورتی در بیاید؟
 اگر دین و آئینی هم نبود عقلای دنیا وصلحا میخواستند بنشینند و یک راه اصلاحی
 پیدا کنند، چه میکردند؟ میتوانیم بگوئیم جنگ در دنیا از میان برود؟ این حرفی است،
 امروز هم این ادعا را میکنند، جامعه‌های صلح و تجدید سلاحها شب و روز کار میکند
 اما روی زمین، توی تالارها، میان اطاقها، ولی در زیر زمینها کارخانه‌ها بسرعت
 سلاحهای مخرب و بنیان کن بشر می‌سازد، در زیر پای همان مردمی که بالانشسته‌اند
 و دم از صلح و اصلاح و تعطیل جنگ و تعطیل آرمایشهای اتمی می‌زنند، زیر پای همانها
 مشغول ساختن بمبهای اتمی هستند؛ پس چه باید کرد؟ باید این نیرو در راه حق باشد.
 این همانیست که اسلام میگوید، جنگ قتال را جهاد نام گذاشته، بعد هم ضمیمه
 میکند، قرآن و اخبار و دستورات دین ما جهاد فی سبیل الله را، یعنی چه؟ در راه خدا.
 راه خدا کجاست؟ بکدام طرف است؟ بطرف آسماناست یا بطرف کعبه است و بیت-
 المقدس است؟ راه خدا همان راه صلاح و خیر جامعه عمومی بشر است، یعنی راه عدالت
 یعنی راه حق، یعنی راه آزادی بشر که یک عده‌ای، یک طبقه‌ای بر قوا و نیروهای
 مردم چنان سلطه نداشته باشند که هم جلو حرکت فکری جامعه بشر را بگیرند
 و هم دست آنها را اندر از شدن بمنابع طبیعی که خدای عالم در دسترس همه قرار داده
 است بازدارند، همان طوریکه خداوند بهمه نیرو و قدرتهای باطنی و استعدادهای
 معنوی عنایت کرده همان طوریکه این هوا و فضا و نور و زمین را برای همه آفریده
 سبیل الله همان است که همه مردم از همه استعدادهای باطنی خود برخوردار باشند
 و از استعدادهای طبیعی برای چنین آزادی جاهدوا فی سبیل الله آمده، بصورت
 جهاد آنها در راه خدا، در آئین اسلام یکی از ابواب فقهی ماباب جهاد است آن هم
 ملاحظه بفرمائید در باب عبادات از آن بحث میکنند، چون فقه ما دو قسمت است: یک

قسمت باب معامله است یکقسمت هم باب عبادات، آن قسمتی که عبادات است فرقی با ابواب معاملات اینست که در قسمت عبادات قصد قربت لازم است مثل حج و نماز و روزه و زکوة و خمس و امر بمعروف و نهی ازمنکر و جهاد، اینها همه از ابواب عبادات است، یعنی اگر کسی شمشیر دست گرفت و رفت با کفار هم جنگید ولی قصد قربت نداشته باشد ثواب نمی برد، اگر هم کشته شد شهید و مأجور نیست، آن کسی میتواند جهاد کند و شمشیر بردارد و ثواب باشد و انجام تکلیف کرده باشد که بقصد قربت قیام کند، قربت یعنی چه؟ یعنی نزدیکی بخدا، باز هم می بینیم مثل فی سبیل الله، خدا کجاست که باو نزدیک بشویم؟ خدا همانجاست که ناظر است و اراده خدا و صفات الهی است که در عالم ظهور کرده و متصف کردن اجتماع و افراد را بصفات الهی. خدا حکیم است، خدا عادل است، خدا رحیم است، تحقق دادن حکمت و عدل و سرچشمه های رحمت و خیر را بروی مردم باز کردن معنای جهاد فی سبیل الله است. آنهم در باب عبادات بیان شده است، قرآن و آیات را که در نظر می گیریم می بینیم که آیات قرآن هر جا کلمه قاتلوا، جاهدوا است دنبال آن این قیدهست این جمله هست که فی سبیل الله. در این آیه ای که عنوان کردم میفرماید: الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا. گویا قسمت کمرویش مسلم است، قتال و جنگ در دنیا هست با طبیعت و سرشت بشر است، ولی مطلب صغروی اینست که مردم دنیا دو دسته هستند الذین آمنوا.....

خواه ناخواه زندگی جنگ و کوشش است اما آنهایی که بیک هدف عالی ایمانی آشنا هستند آنها در راه خدا می جنگند اگر آن نشد در راه چه؟ در راه طاعت است، میرسیم بکلمه طاعت شما میبرسید طاعت یعنی چه؟ این چه جور کلمه ایست آیا در قرآن کسانیکه قرآن میخوانند باین کلمه دقت کرده اند؟ طاعت مبالغه در طغیان است. طغ الماء یعنی آب بقدری سیل، بقدری زیاد شد و فشار آورده که از بستر خودش خارج شده خانه های اطراف را خراب میکند، درختها و مزارع را ویران می کند،

این معنای طغیان آب است، طاغوت یعنی آن فرد طاغی، آن فرد خودسر، بسیار این کلمه جامع‌تر است از کلمه‌ای که فلاسفه یونان، علمای اجتماع اختراع کرده‌اند و هنوز هم رایج است: باسم مستبد یا دیکتاتور برای اینکه مستبد ممکن است مستبد بر خودش باشد شہواتش بروی حاکم باشد اما طاغوت آن است که از تمام حدود و حقوق اجتماعی خارج میشود و همه را پایمال میکند، مثل اینکه طوفانهای نفسانی و شہوانیش چنان از جاواز حد بیرون رفته که همه حدود را زیر پا میگیرد، بعضیها این طور گمان میکنند که از طاغوت مقصود بت است البته بت هم يك مصداق است ولی این تعبیر نه بالغت زیاد درست می آید نه با موارد استعمال، برای اینکه لغت میگوید: الطاغية الجبار المتكبر، الثاني الطاغوت: كل متعد، كل رأس ضلالة، الشيطان الصارف عن الخير، الاحمق، نصب ملوك الروم و كل ملك. قرآن هم در آید دیگر «سوره نساء» میفرماید: یريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امرنا ان يكفروا به انكر مراد بت باشد پیش بت که محاکمه نمیبردند، یعنی باو حکمیت میدهند باو قضاوت و حکومت میدهند؛ پس معلوم میشود مراد بت نیست و در قرآن شاید در نه مورد یا هفت مورد کلمه طاغوت آمده در سوره بقره و آیه شریفه آية الكرسي که ثواب خواندنش بسیار است بخصوص بعد از نمازها، دو بار تکرار شده:

الاکراه فی الدین قد تبین الرشد من الفی فنه یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
 فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انقسام لها والله سمیع علیم؛ الله ولی الذین
 آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت
 یخرجونهم من النور الی الظلمات **تثانی و زمانه ما**

مطلب از این دوشق بیرون نیست یا تصرف در وجود انسان، در اراده انسان و در نفسیات انسان بدست خداست اثرش اینست که بتدریج این فرد از تاریکیهای خودبینی اشتباهات و شہوات بیرون می آید و به نور علم، معرفت، آینده بینی جلو دیدش وسیع خواهد شد، یا از آن طرف است، اگر این نشد طاغوت سر و قتش می آید، نمیشود مردم بی ولی زندگی کنند یا ولی خداست یا طاغوت و بت، پیغمبر و امام هم ولی اند اگر میگوئیم که اینها ولی هستند برای اینکه اینها هم همان اراده خدا را اجرا میکنند ولی الله اند بصلاح مردم از خود مردم نزدیکترند که فرمود: السنت اولی بکم من انفسکم؟

آیامن بشما از خود شما نزدیکتر نبودم؟ شما می‌خواستید بت پرست باشید، شما می‌خواستید جاهل باشید، شما می‌خواستید خون‌همدیگر را بریزید، شما می‌خواستید ضعیف و ذلیل و زبون و توسری‌خور ملل مجاور باشید دیدید وقتی که من در شما تصرف کردم همه چیز پیدا کردید در روز داستان غدیر این جور پیغمبر خدا اتمام حجت کرد چون این تحول مشهود شده بود چون بمرحله عمل رسیده بود؛ «الست اولی بکم من انفسکم؟ پس اگر خدا و اولیاء خدا متصرف نباشند قهرأ متصرف طاغوت خواهد شد نتیجه و علامتش چیست؟ یخرجه من النور الی الظلمات از نور فطرت، نور عقل، نور ادراک، اینها را بتدریج رو بظلمت جهل و شهوات و اشتباهات و بد اندیشی‌ها و بد بینی‌ها میکشاند، پس همانطوریکه در آن آیه فرمود: الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله، در مقابلش والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت، جنگ مسلم است در این دنیا هست، اگر در پایان دنیا آنروزیکه جنگ برداشته شد باید دنیا به آخر رسد یا نهای دیگری باشد یا غریزه بشر تبدیل یابد، اگر تبدیل پیدا کرد زندگی دیگری است ولی این دنیا با این غرائز جنگ بصورت‌های مختلف هست، ولی فرقی نیست آن‌هایی که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند آن‌هایی که ایمان ندارند در راه طاغوت می‌جنگند، در راه مردم خود خواه مستبد متکبر، کسانی که از حدود تجاوز میکنند بعد جنگ را میگویند برای چیست اینهم مطلب دوم ما است تا اینجا با نمره گذاری که از یادم رفته، مطلب اول راجع باین بود که جنگ يك اصل فطری و غریزی است و نمیشود که نباشد مطلب دوم این بود که دین کامل نه دین مسیحیت، دین مسیحیت همانطوریکه بظاهر میگوید جنگ نباشد یعنی اینها اینطور تلقینش کرده‌اند، میگویند مسیح گفته اگر يك کسی سیلی باین رویت زد آن رویت را هم نگهدار اما عملاً هم اینطور بوده؟ این جنگ‌هایی که در دنیا ایجاد شده اینها از کجا آمده؟ ما مسلمانها ایجاد کردیم؟ و اینهمه کشتارهایی که در این قرن اخیر در دنیا چه در داخله کشورها، و چه در جنگ‌های عمومی پیش آمده اینها بدست کیمیا بود، از طرف دیگر هم مسیحیت میگوید که اگر می‌خواهید بخدا و ملکوت خدا نائل

بشوید زنها شوهر نکنند، مردها هم زن نگیرند، آیا این عملی شده؟ آیا اروپای مسیحیت کانون شهوت نشده که عکس العمل همان جلو گیری ها است و با سم مسیحیت یکمده راهب و راهبه توی دیرها نشسته اند و قوای حیاتی خودشانرا تعطیل کرده اند اگر این باشد مسیحیت واقعی یایک امر موقت زمانی بوده یا این آئین دروغ است ولی مسلماً چون قرآن مسیح را تصدیق کرده است ما باید باور کنیم این حرفها دروغ است «رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم» .

رهبانیت تنها زن نگرفتن وزن شوهر نکردن نیست، نشستن در یک گوشه ای و دفاع از حق نکردن و قانون دفاع از هستی و حق را تعطیل کردن آنها در حقیقت رهبانیت است، بنابراین نمی تواند قانون عمومی دنیا باشد، آن آئینی میتواند دنیا را اداره کند که اول هندسه غرائز بشری را تنظیم کند و از روی غرائز بشری هندسه اجتماع را تنظیم کند و بگوید این غریزه در تو هست اما این را در راه آدم کشی، چاقو کشی، برای پول، برای شهوت، برای کشور گیری، برای دست انداختن بسرزمین دیگران مصرف مکن، باید در راه خیر باشد دفاع از حقت کن دفاع از ناموست کن دفاع از کشورت بکن، دفاع از آئین کن، دفاع از حقوق عمومی بکن. پله پله درجه بدرجه باید این غریزه را در این مسیر پیش ببری. بعد می بینیم آیات قرآن بر روی می کنیم «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين (۱)» این همان فی سبیل الله است که دو جنبه اثبات و تقی است، یکی اینکه بجنگید، برای چی بجنگید کشور گیری کنید غنیمت بدست بیاورید؟ نه، یکی اینکه صدای حق و مطلب حق را ب مردم دنیا برسانید، این معنای فی سبیل الله است مردم را آزاد کنید، دیگر اینکه مانعهای حیات بشری را از میان بردارید، آن قدرتها و طبقاتی که در مقابل حقوق مردم ایستادگی میکنند، و روپوش و سرپوشی روی افکار و حقوق عمومی اند، آنها را بردارید مردم را از این فضاهای اختناق آور آزادشان کنید تا با خدا و مبدء عالم آشنایشان کنید: «حتی لا تكون فتنة» ... آنقدرتهای

(۱) سوره بقره . در سوره انفال - و يكون الدين لله .

متمم کزی که مردم ضعیف را می فریبد ، بجان هم انداختن مردم ، آنها را از حق بسوی خلق سوق دادن ، از توحید بشرک و بت پرستی و چوب پرستی و آدم پرستی منحرف کردن تا این فتنه ها از راه تکامل بشر برود و از میان برداشته بشود ، تا طبقات مخصوصیکه سرمایه های مردم را برای شهواتشان بکار میبرند و حقوق میلیونها مردم را مثل امپراطوریهای روم و ایران با مال میکنند از بین بروند . گفت : بعثنا لخرج الامم من ذل الادیان الی عز الاسلام ، وقتی که آن مرد ، آن مرد عرب پا برهنه دیروز با فرمانده قوای ایران رو برو شد ، او گفت : شما برای کشور گیری آمدید ، برای غنیمت آمدید ، گرسنه هستید برهنه هستید ، سیرتان میکنیم ، پول بشما میدهیم بفرماندهانتان ، پسر بازهاتان میدهیم ، پسر زمین خود بر گردید ، او همی گفت و بگمناش در آن مرد تأثیر کرده ، این مرد بنگزید چه گفت ؟ و گفته اش چه جور در تاریخ باقی مانده آن مرد سرش را بلند کرد يك كلمه گفت يك كلمه پر معنی گفت . ما از طرف پیغمبر خودمان مبعوثیم تا اینکه ملل دنیا را از ذلت قوانین بشری و ادیان تجملی که برای يك طبقات خاصی است بیرون بیاوریم و همه را در مقابل حق و بعزت اسلام برسانیم ، الی عز الاسلام . این جهاد اسلامی است این معنی جهاد است یعنی کوشش برای حق ، اسمش را هم جنگ و قتال نمیگذارند ، جهاد یعنی کوشش برای حق در باب عبادات هم ضبط میکنند ، قید فی سبیل الله هم بآن میزنند .

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی پرسید یا رسول الله فردی میرود بمیدان جهاد برای اینکه شاید غنیمتی بدستش بیاید ، سه بار فرمود : اجری نزد خدا ندارد ، دیگری پرسید که کسی بجنگ میرود برای اینکه شجاعت خود را بیازماید میرود برای اینکه مردم ببینند شهرتی پیدا بکند آیا مجاهد فی سبیل الله است ؟ فرمود نه ، عرض کرد پس مجاهد فی سبیل الله کیست ؟ فرمود آن کسیست که جهاد کند ، لیکن کلمه اللهی العلیا ، تا اینکه اراده خدا بالا بیاید و حاکم بر اراده ها شود این همان راه خداست این معنای جهاد اسلام است اگر بخواهیم بحث کنیم آیات را بررسی بکنیم مجالی نیست ، ولی مسلمانان بعد از صدر اول منحرف شدند ، در زمان خلفای اموی همان

طوری که اسلام همه چیزش مسخ شد جهادش هم مسخ شد ، این مربوط بمطلب اولی
 اسلامی میشد، چه کلمه خوبی میگوید کارلایل انگلیسی که عین عبارتش یادم نیست
 وقتی دفاع از اسلام میکند که اسلام را منتهم میکنند با جنگ و شمشیر پیشرفته ،
 میگوید مطلب را بالاتر از این بیاورید بررسی کنید اسلام حق است یا حق نیست اگر
 يك آئین حقی است آئین توحید است آئین خدا پرستی است نظامات دارد قوانین عادلانه
 دارد و مردم را بسعادت میرساند این آئین حق است از جانب خداست اگر حق است حق
 باید پیش برود اگر باشمشیر نشد با دندان و پنجه باید پیش برود دیگر نمیتوانند
 بگویند چرا اسلام باشمشیر پیش رفته؟ حق پیش رفته یا باطل پیش رفته؟ شما از این
 طرف حساب میکنید میگوئید چون باشمشیر پیش رفته پس باطل است ، نه، ما میگوئیم
 چون حق است باید باشمشیر پیش برود ، چرا از آن طرف حساب میکنید اگر عناد
 ندارید اگر نمیخواهید دروغ بگوئید اگر نمیخواهید قیافه اسلام را در نظر يك
 مشت مردم عامی و متعصب اروپا لکه دار کنید چرا این جور میگوئید؟ چون جنگیدند
 پس اسلام باطل است، بگوئید چون اسلام حق است پس دستور جنگ داده است . اگر يك
 بوته ای باشد که گل نداشته باشد برای چه خار اطرافش روئیده بشود؟ اگر انسان
 حق حیات و زندگی و دفاع ندارد این حق فردی را ندارد، چرا غضب داشته باشد؟ چون
 غضب دارد پس يك حقی دارد چون حق دارد ، باید این نیرو را بکار اندازد اما در باطل
 نه ، باید دفاع از حق خودش بکند دفاع از ناموس خودش بکند این حقیقت جهاد است
 که ملازم با يك دینی است که حق است و قانون دارد نمیشود باور کرد يك دینی از طرف
 خدا بیاید و حق باشد و برای اصلاح دنیا باشد هیچ جنبه دفاعی و تبلیغی و پیشرفت
 نداشته باشد اصلا باور کردنی نیست، اگر يك همچو دینی میآید ما نباید این دین را
 بپذیریم ، که بگوید این دین از جانب خداست برای سعادت بشر است تا روز قیامت
 باید مردم را روبرو حق، روبرو سعادت سوق بدهد، دینی است که باید اصلاح کند بشریت را
 باید بشر را از واژگونی بطرف شهوات حیوانی، قامتش را راست کند، بطرف خدا
 متوجه کند، باید عدل و داد درد دنیا ایجاد کند، باید جنگهای غارتگری و آدم کشی

و کشور گشائی که سران دنیا عده ای را آلت میکنند بعنوان ملی و غیر ملی ، آنها را باید از بین برد ، لیکن الدین کله الله يك همچو دینی بیاید ، بعد بگوئیم نه این دین گفته که هر کس آمد ورتان از شما پرسید بگوئید بده يك خدائی هم هست يك پیغمبری هم هست ، هر که آمد بشما گفت دنیا چه جور باید اصلاح بشود بنظر من مصلحت در این است که دنیا بچنگند دست این قلندهای دنیا ، اینها ئیکه بناموس و زندگی و حقوق مردم ت دی میکنند اگر کوتاه شود بد نیست ، این دین شد ؟ وقتی گفت حق است باید شمشیر بدهد دستش بگوید این حق باید پیش برود تا کجا پیش برود ؟ تا آنجائی که دین پیش برود اگر تسلیم شدند گفتند ما مسلمانیم میشوند برادر شما ، اگر بکفر باقی ماندند گفتند ما کافریم بعقایدمان باقی میمانیم عبادت خودمان را میکنیم ولی تابع قانون عمومی اسلامی هستیم این ذمی میشود وقتی ذمی شد باز با مسلمانها در حقوق برابرند ، دیگر نمیتواند عرب بگوید چون دین از کشور من آمده از این جهت من تفوق بر عجم دارم ، عجم هم که مسلمان شدند هم میشود مثل عرب ، با تقوی تر شد میشود فوق عرب ، بیشتر با صول و معارف اسلام آشنا شد ، این است میزان ، چینی باشد ، رومی باشد ، زنگبازی باشد ، سیاه و سفید هر رنگی باشند این حقیقت را پذیرفته اند میشوند يك فردمسلمان در تمام حقوق مساویند دیگر حق ندارد کسی او را بگوید چون بعد از من اسلام آوردی من عربم جلوتر آمدم تو عجمی بعد آمدی از این جهت من حقم مقدم است تو حقت مؤخر است ، انحرافی که در صد اول اسلام پیش آمد روی همین زمینه بود عرب کم کم باین غرور دچار شد گفت من چون جلوتر اسلام آوردم ، اسلام از کشور ما آمده ، از مملکت ما آمده ما حقان مقدم است و شروع کرد بتجاوز بحقوق ایرانیها و اینها را عقب زدن بعد هم بیشتر این همه بدبختی ها از روی همین عصبیت نژادی و قومی ، بدبختی ها که امروز عمال بیگانگان دستگاه بیگانگان ، مسلمانها را تجزیه کردند ، دیوارها مقابل آنها کشیدند از همانجا پیدا شد ، ولی اگر این بود که همه برادرند ، همه برابرند ، جنگ میکنند برای اینکه مردم را آزاد کنند همانطور که در صد اول بود .

خلاصه آنکه آیا می‌شود دینی در دنیا باشد، آئین خدائی باشد و برای پیشرفت و دفاع از این دین دستوری نداده باشد؟ اگر بخواهیم فرض را هم بکنیم فرض هم درست در نمی‌آید با کی باید جنگید؟ با کی بجنگیم؟ جهاد با کی است؟ اول مطلب جهاد اینست که اسلام باید دعوتش را اعلام بکند دعوت چون دعوت فطری است مردم دنیا قهراً استقبال میکنند، مردم فطری دنیا، آلهائی که آزاد زندگی میکنند، توده های مردم قهراً طبقات حاکمه و آلهائی که منافعشان را در این میدانند که مردم بیک حقی نگرند قهراً مزاحمت میکنند پس جنگ درمی گیرد. جنگ در میگیرد تا این قشره را از بین میبرد این قشره ای که روی استعداد های بشر بود این قشره ها می آید بالا، آیا در ایران همینطور نبود، مردم اگر تاریخ را ببینند توده های مردم از دعوت اسلام استقبال میکردند فقط نظامی ها که حیره خور دستگاه های حاکمه بودند مقابل مسلمین مقاومت میکردند و الا زیر این قشره و دستگاه های عمومی مردم با آنها کمک و راهنمایی میکردند، راه نشان میدادند در قضایای تاریخی ما بسیار داریم که توده های روم و ایران با مسلمانان همدستی میکردند، میگفتند شما بیایید اگر این است شعارتان: الله اکبر.

همه مردم در مقابل خدا یکسانند ما هم حاضریم کمک کنیم، آنها شروع کردند جنگیدن تا این قشره فاسد پوسیده ای که روی افکار و استعدادها را گرفته بود در ایران بر طرف شد، یک مرتبه استعداد ایرانی روئید، یک ورق بزیند تاریخ قبل از اسلام و یکی بعد از اسلام را، این همه شعرا، این همه علماء، این همه نویسندگان، این همه محققین این همه گوینده ها چگونه یکباره روئید، این نتیجه همان اسلامی بود که آن قشره را شست، آن قشره فاسد شده.

پس تا آنجائیکه مانع پیش بیاید اسلام میگوید باید مانع را بر طرف کرد حق را بر مردم اعلام کرد، اگر آنها هجوم کردند جنگ جنبه دفاعی پیدا میکند، و گرنه برای ابلاغ رسالت بعامه مردم است، چون دین خدائی است و اگر مزاحمت کردند، مانع ایجاد کردند، رفع مانع کردن لازم است و دیگر دفاع است و اگر

کفار و بیگانگان هجوم کردند يك كشوری که بصورت اسلامی در آمده است آنوقت همه مسلمانها باید دفاع کنند ، پس این دو جور جنگ است پیشروی و دفاعی يك جنگ و جهاد دیگر هم داریم که داخلی اسلام است اگر يك اقلیت مذهبی که باید در ذمه اسلام باشند اگر از حدود ذمه خارج شدند یعنی این کسی که یهودی است مسیحی است در کشوری که قانونش قانون اسلام است حکومتش حکومت اسلامی است قوانین و حدود اسلامی اجرا میشود مالیات بدش مسلمانها هستند يك جمعیت یهودی یا مسیحی که اقلیت دارند و در آنجا زندگی می کنند اسلام با آنها چه نظر دارد ؟ میفرماید اگر بحدود ذمه عمل کردند اینها مثل يك فرد مسلمان ، عباداتشان را آزادانه انجام بدهند مالیاتشان را بدهند که همان جزیه است ، بعدهم تمام حدودشان ، خونشان ، جانشان ، مالشان . محفوظ خواهد بود و مثل يك فرد مسلمان ، کسی حق تعرض بمال و عرضشان ندارد و اگر از حدود ذمی خارج شدند محارب میشوند ، این هم يك جور جنگ است ، مسلمانها باید با آنها بجنگند چون از حدود مقرر سر کشی میکنند . باید با آنها در داخله کشور اسلامی جنگید ، تا تسلیم حق و قانون شوند ، تا اینکه سرشان را پائین آورند ، تا در تحت حکومت و قوانین اسلام در آیند ، اکنون نظر فقه اسلامی را برای اینکه حدود ذمی چی هست ؟ ملاحظه نمائید و کسی که ذمی است در يك کشور اسلامی تا چه موقع مسلمانها موظفند که با آنها رفتار ذمی کنند ، این قسمتی است که در تمام کتب فقهی ما هست و هم من از کتاب مختصر نافع مرحوم علامه حلی برداشته ام میفرماید شروط ذمه پنج است : ۱- باید جزیه بدهد . (یعنی يك مالیاتی به بیت المال مسلمانها باید بدهد که حقوقش حفظ شود و مسلمانها بوی آزار نرسانند) ۲ - نسبت بمسلمانان آزار نرساند و بزنانی که عنوان مسلمان دارند معاشرت و زنا نکند و اموال مسلمانها را نددزد (و بادشمنان مسلمین همدستی نکند) . ۳- تظاهر به مجرمات نکند ، مثل شراب خواری ، زنا ، نکاح محارم ۴ - کلیساهای کنیسه های نوینی احداث نکنند و ناقوس نوازند و قوانین عمومی درباره آنها اجراء شود ، (و ملحق بهمین است بحث و احکام درباره

کنیسه و مساجد و مساکن) جایز نیست احداث و اگر احداث کردند باید زائل شود. آری بالا سر مأذنه مسلمانها صدای ناقوس آنها نباید بلند بشود ۵ - ولایعی الذمی بنیانه فوق المسلم، مرد ذمی حق ندارد عمارتش را آتقدر بلند کند که بالای عمارت مسلمانها باشد.

این ذلت است برای مسلمانها، عمارت چندین طبقه خیابانها مال کیست؟ کیها هستند در این مملکت بادشمنان مسلمین دارند همدستی میکنند؟ این قانون اسلام، این فقه اسلامی است، از خودتان اعتراف میخواهم، کیها اموال مسلمانها را میدزدند و به صهیونیسمها و اسرائیلیهای بین المللی کمک مینمایند؟ کیها زندهای مسلمانها را از حدود عفت خارج میکنند؟ اینها زمینند؟! یا محاربند؟ حکمش را باید فقیه بدهد، اگر باین حدودی که علماء اسلام و علمای شیعه بیان کردند (فرض مینکنیم انشاء الله در مملکت مانیت) اگر دولت و حکومتی هم با اینها بند و بست داشت تکلیف مردم مسلمان باین دولت چیست؟ باین حکومت چیست؟ بحکم فقه اسلامی، نمیخواهم روی تعصب گفته شود، از یک طرف مسلمانها را آواره بکنند میان بیابانها و بحدود اسلام تجاوز بکنند و از یک طرف ثروتهای مسلمانها را بعناوین مختلف نه کارهای اساسی و تولیدی نبردند و میبرند، ترویج فحشاء بکنند، اگر دولتی آمد بدون اسم برای اینها سفارتخانه باز کرد، رؤسا و وزراء کشور اسلامی هم در آنجا رفتند عیش و نوش و بخور و پخند کردند، مردم تکلیفشان با چنین حکومتی چیست؟ خودتان تکلیفش را معین بکنید. حکومتی که محکوم قوانین اسلام نیست آیا حاکم بر ملت مسلمان باید باشد؟ خودتان بفهمائید، اگر دروغ است تکذیب بکنند اگر راست است با حدود اسلامی درست در نمی آید، آقا امروز صهیونیسم پوست دوم استعمار است، استعمار بصورت اولی خود شکست خورده است و پوست صهیونیسم در آمده، صهیونیسم پوست اسرائیل در آمده، اسرائیل باز یک قیافه دیگری در کشور ما گرفته بصورت بهائیت در آمده، و در تمام وزارت خانه ها و ارکان این دولت شیعه اسلامی که باید برایش واقعا صلوات و سلام فرستاد و همه اسلام

پناهند ، در همه جا نفوذ دارند . آقایان مأمورین دولت ، خفیه و غیر خفیه که اینجا تشریف آورده‌اید ، این مطلب اسلام است ، مطلب دین است می‌خواهد رئیس دولت باشد فوق رئیس دولت باشد دون رئیس دولت باشد ، می‌فرمائید من چرا این حرف‌ها را می‌زنم و اوقاتتان تلخ میشود؟ نگذارید بزنم ، جلویم را بگیرید ، آنگاه تکلیف از من ساقط میشود ، ولی وقتی آمدم اینجا مجبورم که قوانین و حدود اسلامی را بگویم ، من اجبر کسی نیستم ، من مزدور کسی نیستم ، من نمی‌خواهم دستگاه‌های حکومت را بمن بدهند ، بمن عنوان بدهند ، من همین است که هستم ، می‌خواهید بخوابید .

از دیروز تا بحال مرا عصبانی کردند برای اینکه يك مجلسی دیر و زعصری در دز آشپب يك عده جوانهای مسلمان بر پا کردند ببنید چه مسخره بازی در آوردند يكباره صریح بگوئید منبر نزو و حرف نزن ، اینکه عرض کردم اعصابم خراب است برای همین است ، حرف‌هایی که می‌زنم مسئولیتش بیای خودم است ، فردا صاحبخانه را بگیرید ببرید و از او مواخذة کنید و از زندگیش بیان‌دازید ، باو مربوط نیست ، بمن بگوئید تودروغ گفتم ، برخلاف دین می‌گوئید ، اخلاک‌گری ، با سفارتخانه‌ها ساختی خوب بگوئید هر چه می‌خواهید ، پرونده برایم درست کنید .

مردم عمومی میدانند من چکاره هستم ، آیا این شد مملکت اسلامی ، اینها اسلام پناهندمادر مؤتمر اسلامی سرمان بزیر بود نمیتوانستیم سر بلند بکنیم ، وقتیکه صورت روابط را بمانشان دادند ، آنلین «طالقانی و زمانه ما»

آقای وزیر کشاورزی ، مگر مستشار مسلمان در این مملکت نیست ، مهندس نداریم اگر نداریم از سویس بیار ، نداریم از هند بیار ، نداریم از آلمان بیار حتماً باید مستشار تقسیم املاک يك فرد یهودی صهیونیسم باشد ؟ خوب آقا کجار آدم بچسبید ، من میدانم و می‌گویم و مدرک هم دارم شما بگوئید دروغ است ، جشن یکماه قبل ز امیدانم در کجا بوده و کی‌ها گرداننده این جشن بودند . اسم‌هایشان را هم میدانم . مستشارها را هم میشناسم . آنجا بما گزارش دادند گفتم بما چه مربوط نیست ، بعد شما دیدید هر کسی بهر جایی مسافرت میکند میرود و بمی‌آید در روز نامه‌ها این همه هیاهو

برای این مسافرتها است؛ يك كلمه نوشتند، این مؤتمر اسلامی قدس چه گفتند و کيها بودند و چه گفتگوها کردند؟ این دست کیست؟ جز عمال اسرائیل آن عمال اسرائیلی که ریشه اخلاق این مملکت، ریشه عفت این مملکت، اقتصاد این مملکت، حیات معنوی این مملکت؛ زندگی این مملکت را بباد میدهند همانطوری که جناب آقای مطهری گفتند: خطرشان از هر خطری بیشتر است، من امشب بشما برادرهای مسلمان، بشما علماء، بشما بزرگان، این خطر را اعلام میکنم خودتان میدانید و وظیفهتان یا اینهارا دولت تکذیب بکند و بگوید این حرفها دروغ است تبلیغات است، مادر مقابل مسلمانهای دنیا سرافکنده هستیم.

این هم يك مرحله جهاد است. جهاد با کفار برای پیشرفت اسلام، جهاد برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی، جهاد برای اینکه ذمی بصورت حربی در نیاید این سه گونه جنگ است که اسلام دستور داده، يك جور جهاد هم جنگ با استبداد و قلدری است تا کسی نتواند در کشور اسلامی قلدری بکند، طاغوت نباید باشد، وظیفه هر مسلمانی است که مستبدار اهنمائی کند، بزبان خیر اندیشی بگوید دیکتاتوری و استبداد صلاح خودت نیست، صلاح کشور نیست، صلاح اجتماع نیست، هیچ قلدری هیچ دیکتاتوری سرزنده بگور نبرده، باید نصیحتش کرد اگر نصیحت نپذیرفت آنوقت در مقابلش باید صف آرائی کرد و قدرت ایجاد کرد؛ شما مسلمانها ممکن است بگوئید پس چرا علماء اسلام درباره جهاد این مطالب را نمیگویند؟ چرا اخبار ما اینطور است صدر اول اسلام را نگاه میکنیم میبینیم در صدر اول اسلام امیر المؤمنین در جنگها و جهادهائی که مسلمانها شرکت میکردند هم امضاء میکرد هم کمک میکرد هم در بعضی از جنگها پسران خودش را میفرستاد، بعد چه شد؟ بعد شد معاویه، بعد شد یزید اخباری که درباره جهاد داریم شرط میکند باید با امام عادل یا سلطان عادل باشد و این منصوص اخبار است برای آنکه جنگ برای تثبیت سلطان جائز یا امام جائز نباشد ولی آنچه میگویند: با سلطان عادل جنگ بکنید دفاع بکنید در زمان ائمه شرائط چه بوده؟ اگر مسلمانها هم میجنگیدند، هر چه کشور اسلام توسعه پیدا میکرد برای چه؟

آخر مسلمانانی که برود چین را بگیرد و نتیجه‌اش این باشد که عبدالملک بن مروان، سلیمان بن عبدالملک یا فلان خلیفه عباسی نتیجه‌اش را بگیرد، امیر المؤمنین و خلیفه الماسمین باشد، آیا اسلام این را خواسته؟ از این جهت در اروپا عنوان سلطان عادل تکرار شده، مطلب این است، همانطوریکه در روایات نماز جمعه آمده و باید بررسی شود، مطلب این بود که اگر میفرمودند بروید با هر که بخوانید چون نماز جمعه نشان حکومت است اگر تصویب می‌کردند، امضای حکومت ولید بن عبدالملک بود، امضای حکومت متوکل عباسی بود، امضای حکومت فلان بچه اموی بود، چون امام جمعه نماینده همینها بوده، مانند دیگر نمازها نیست باین جهت فرمودند که اگر امام عادل یافتید نماز بخوانید و الا نخوانید، این چنین حکومت را امضاء نکنید، ولی اگر مسلمانها برای خودشان جمع بشوند و این محظور را نداشته باشند برای چه نماز جمعه واجب نباشد، وقتی ما درست اخبار نماز جمعه را بررسی میکنیم میبینیم مثل قضیه جهاد است که ائمه میفرمودند، آخر برای کی جهاد میکنید برای اینکه غنائم اینها بیشتر ببرند، بارگاه هارون الرشید عیش و نوش بیشتر داشته باشد، ۱۰۰۰ زن مغنیه ۵ هزار بشود، این اسلام منظور نبود، این اسلام منسوخ است و پیشرفت باین صورت جز پوشاندن حقیقت نتیجه‌ای نداشته، زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد خواست اصلاحاتی بکند دست دزدها و غارتگران را کوتاه کند، مخالفتها با او شد و صداهای بلند برخاست، گویا از ترکستان بود که والی برای عمر بن عبدالعزیز مینویسد که این مردم دسته دسته می‌آیند مسلمان میشوند برای اینکه خراج یا جزیه ندهند شما اجازه بفرمایند ما اسلام اینها را قبول نکنیم برای اینکه جزیه از ایشان بگیریم. عمر بن عبدالعزیز مأمورش را میفرستد میگوید با تازیانه بر سرش بزن و مینویسد: ان الله بعث محمداً صلی الله علیه و آله هادياً و ما بعثه جابیا : خداوند تبارک و تعالی این پیغمبر را برانگیخت برای اینکه هادی خلق باشد بر نیانگیخت که خراج گیرنده از مردم باشد، از مصر نوشتند که این قبلی‌ها می‌آیند مسلمان میشوند برای اینکه خراج ندهند شما اجازه بفرمائید

ما اینها را خسته کنیم آنهائیکه خسته شدند پذیریمشان ، آنهائی که خسته نشدند از آنان خراج بگیریم ، باج بگیریم ، باز مأمور خود را فرستاد و نوشت: ان الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم خاتماً و ما بعثه خاتماً، پیغمبر را خداوند فرستاد خاتم انبیاء ، فرستاد برای اینکه مردم را خسته کند، این شده بود طرز فتوحات اسلامی وقتی این شده بود مطلب که حتی بخود مسلمان ها ، کشور اسلامی به کشور اسلامی دیگر تجاوز می کرد و به سرمایه های آنها ، برای اینکه بگیرند ، بدزدند ، بخورند، اینست که فرمود اگر امام عادل یا سلطان عادل باشد باید جهاد کرد ، اگر منظور آنطوری که بعضی از فقهاء میگویند مراد از امام عادل ، معصوم باشد امام عادل نمیفرمود ، بین عدالت و عصمت باصطلاح عموم و خصوص مطلق است : هر معصومی عادل است ولی هر عادلی معصوم نیست ، پس اگر دیدید يك فرد عادلی سرپرست مسلمانهاست آنوقت جهاد بر همه واجب است اینهم بحثی است من تقاضا میکنم ، فضلا، گوینده ها ، علماء بزرگ بیشتر تحقیق کنند دینی که روی حق است و نظامات دارد نمیشود جهاد و دفاع نداشته باشد؛ باین جور که هر که هر کاری کرد بهر چه بسر دین و مسلمانی آورد در برابرش سکوت کنند، و قدرت حرکتیش را از کاربر کنار دارند؟ باینصورت بیدفاع و بیروح و بیحرکت در آورند حضرت امام سجاد است (این روایت هم باوم آمد برای شماعرض کنم) به حج میرود مردی يك مرد را بردارد گیر . مرد بهانه جو با آنحضرت رسید «عباد بصری» سلامی میکند میگوید « ترک الجهاد و صعوبته و اقبلت علی الحج وئینه » ، کار سخت جهاد را گذاشتی ، به کار آسان حج روی آوردی با آنکه خداوند میگوید : «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و وعداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشر و اویبهم الذی بايعتم به ذلك هو افوز العظیم » .

خداوند مشتری اموال و نفوس مؤمنین است در مقابل اینکه جهاد در راه خدا و قتال بکنند ، پس بکشند و کشته شوند ، این وعده حقی است که در تورات و انجیل



و قرآن است، از خدا بوعده خود وفای کننده تر کیست؟ پس بشارت بادشمارا
بمعامله ای که انجام دادید این همان فوز بزرگ است.

آن حضرت با همان متانت و وقاری که داشت فرمود آید تمام کن، آیه همه اینجا
ختم نمیشود. دنباله آیه را بخوان، خواند، «التائبون العابدون السائحون
الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون
لحدود الله و بشر المؤمنین» توبه کنندگان، پرستندگان، کوچ کنندگان برای
خدا، رکوع کنندگان، سجود کننده گان، آمرین بمعروف و نهی کنندگان از منکر
و نگهبانان حدود خدا و بشارت ده مؤمنین را. بنابراین شرط جهاد اینست که مرد
مجاهد باید تائب از گناه برای خدا عبادت کند و رخت از وطن و علاقه بر بند
را کعب و ساجد برای خدا باشد آمر بمعروف، ناهی از منکر باشد، مردمی باشد که
حفظ حدود خدا را کنند آنحضرت بآن مرد گفت چون مردمی را باین اوصاف
دیدید پس جهاد بهمراهی این گونه مردم از حج افضل است یعنی برای کی و با کی،
در زمان ائمه اینجور پیش آمده بود، این منطق و زبانی که اینان راجع به قضیه
جهاد دارند، باید درست فهمید و درک کرد که آیا منظورشان اینست که قدرت دفاعی
و حرکت از مسلمانها ساقط بشود، توسری خور بشوند، ذلیل بشوند، بیچاره
بشوند؟ یا منظورشان اینست که بیخود خودشان را به کشتن ندهند؟ وقتی راه حق
روشن شد، طرف معلوم بود کی هست و نتیجه جهاد چیست نیتها صاف شد، فی سبیل الله
شد، باید بجهاد برخیزند و الا همین قدر که اسلام اهمیت بجهاد و قتال داده بیش از
این برای نفوس بشارزش قائل است، نباید روی احساسات کشته بشود یا تحریک
شده باشد، برای مسلکمان ساخته شده بنفع دسته یا گروهی بمردمی گفته شود
باید برای حفظ ملیت یا احساسات ملی از مملکت دفاع کند، برای چه؟ کدام مملکت
مگر من دیوانه هستم بیایم دفاع از مملکت بکنم برای اینکه عده ای بیشتر مسلط باشند
برای اینکه دزد و غارتگر بیشتر بچاپد، ولی گفته شود برای خدا، و برای راه حق
البته حاضر: سینام راهم سپر میکنم برای اینکه فلان مسلکی که مسلک مادی

است و خورد و پوشاك ديگران بايد تأمين شود بچنگيد؟ اينها مردم ديوانه دنيا هستند عقلای دنيا که بالاتر از همه آنهاي هستند که در تحت تعاليم اسلام باشند بايد برای حق و في سبيل الله باشد اينها هم راهبائي است که معين کرده اند و هميشه هم زنده و باقي است .

این خطابه سيدالشهداء، این جملات و کلمات آنحضرت است هم در پايان و در روزهای آخراين سفر هم در ابتدای ورود بکر بلا، ابی مخنف طبری از عقبه بن ابی العيزرات نقل می کند : نمی دانم گفتن این خبر برای بعضی قابل هضم هست يا قابل هضم نیست ، در یکی از منازل که منزل بيضه بوده سپاه حرهم نزدیک آن حضرت بودند و امام ایستاد این جملات را خواند که تاهدف برای همه روشن باشد مطلب کلی هم هست، حمد و ثنا بجای آورد و فرمود : «ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ، روش ائمه این بود اگر مطلبی را برای شیعه ها و پیروان و معتقدین خودشان بیان می کردند از خودشان می گفتند ، و برای کسانی که چنین نبودند یادشک و تردید بودند از پیغمبر » من رأی سلطانا جائرا متحلا بحرام الله ناکثا لمهد الله مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه وآله - یعمل فی جار الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بعمل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله ، الا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیثی و اخلوا حرام الله و حرّموا حاله و انا احق فی غیر و قد ابتنی کتیبکم و قدمت علی رسلکم یبعثکم انکم لا تسلّمونی و لا تخذلونی فان تمتمت منی علی یبعثکم تصیبوا رشدکم فان الحسین ابن علی و ابن فاطمة بنت رسول الله نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم مردم از پیغمبر خداست که فرمود هر کس به بیند سلطان جابری را جرّات الهی را هتک میکند و عهد خدا می شکند با سنت رسول خدا مخالفت میورزد و در میان مردم بگناه و بزهکاری رفتار میکند در مقابلش ایستادگی نکند او را از این روش برنگرداند بگفتار یا بعمل یعنی اگر میشود به موعظه و نصیحت اگر نشد با قدرت، آن

کسیکه ساکت باشد در مقابل چنین کسی (نه اینکه امضاء بکند کارهای او را) «کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله» بر خداوند است که او را بهر در که ای از درکات جهنم که می برد این ساکت را هم ببرد چون در سکوتش شریک جرم اوست، شریک ظلم اوست، این گفته رسول خداست، بعد فرمود: الا، به بینید هشیار باشید: «ان هؤلاء» این دستگاه، این حکومت ملازمت شیطان را گزیده و طاعت رحمان را ترک کرده و فساد را ظاهر ساختند و حدود را معطل داشته و سرمایه های عمومی را بخود گزیده حلال خدای احرام می کنند حرام خدای احلال می کند، اگر همه مسلمانها سکوت کردند من اولی واحکم که این وضع را تغییر بدهم، بعد روی ب مردم کرد و فرمود: شما برای من نامه نوشتید، نامه های شما، پیامهای شما رسید نماینده های شما نزد من آمدند، شما تهدید کردید مرا یاری کنید و تنها می نگذارید، اگر بر عهد و بیعت خود پایدارید رشد خود را دریافته اید، من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه دختر پیغمبر خدایم: «نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم»

جان من با جان شما و خاندان من با خاندان شما است. ما خود را از شما جدا نمی دانیم و امتیازی نمی خواهیم، ما با مردم هستیم هر چه برای مردم است برای ما هست هر چه برای ما هست برای مردم هست نفوس و خلق ما با هم است ما نمی خواهیم بر مردم حاکم ممتاز باشیم مابک فردی خودمان را می دانیم زن و بچه ما مثل زن و بچه شماها هستند: مگر نمونه اش حکومت چندساله امیر المؤمنین نبود؟ مگر اگر علی را کسی در کوچه و بازار می دید از یک فرد عادی ممتاز می دیدید؟ اگر کسی بخانه اش می رفت خانه و دستگاهش ممتاز از دیگران بود؟ مگر زن و بچه و دخترش از دیگر مردم ممتاز بودند؟ این نمونه است، این نمونه حکومت و حاکم عالی اسلامی است، این حکومت حکومت فرد نیست حکومت خدا است، اساساً در اسلام حکومت نیست: «ان الحکم الله» حکومت مال خدا است، پیغمبر و امام پس از آن مجتهد و عامه مسلمانها هم مجری قوانین الهی هستند اینست که فرمود: نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم، گمان نکنید من می خواهم جان خودم و کسانم محفوظ باشد دیگران

را بکشتن بدهم، فرق ظاهری بین علی و معاویه همین بود، معاویه در پشت جبهه نشسته تکیه داده، زیرپایش تشکهای نرم، اینطرفش، آنطرفش متکا و جل- ویش همه جور شیرینی گذاشته میخورد و میخندید، مردم بدبخت را جلوشمشیر میفرستاد، میگفت بروید کشته بشوید، او اینجور فرمان می دهد، علی هم فرمان می دهد خ-ودش هم می آید جلو جبهه جنگ بر همه مقدم، مقابل شمشیرها و نیزه های جان خراش، نصیحت میکند، راهنمایی میکند، فریاد میزند، فرمان میدهد.

این میدان صفین را چون مجسم کنیم معاویه را مینگریم که در جایگاه خود نشسته و بریش همه مردم می خندد، شاد است که چطور اینها را به بازی گرفته ام من روی احساسات دروغ و تبلیغات دروغ همه را دارم بکشتن می دهم تا خودم آسوده بر اینها حکومت کنم، علی وقتی فرمان می دهد خودش اول بجلو می آید این است نمونه و معنای نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم.

بعد فرمود اگر نقض بیعت کردید، اگر پشیمان شدید و از عهدهای خود بر گشتید از شما دور نیست با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم چنین کردید، مغرور کسیکه بشما مغرور گردد، اگر بتعهداتان وفا نمی کنید رشد خود و بهره خود را از میان برده اید، سود خودتان را از دست داده بر ما تنها زیان نرسانده اید: «ومن نکث فانما ینکث علی نفسه» خداوند همین زودی مرا از شما بیناز میگرداند: «فیسیفنی الله منکم» همانوقت که مراد رجو از رحمت جای داد. در بحار از مناقب نقل میکند، همینکه حربن یزید بدستور عبیدالله آنحضرت را در سرزمین کر بلا پیاده کرد و خود با هزار سوار مقابلش فرود آمد، آنحضرت قلم و کاغذ خواست برای سران شیعه و اشراف کوفه همین مضمون را نوشت: «نامه ایست از حسین بن علی بسوی سلیمان ابن سرد و بمسیب بن نجیه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و جماعتی از مؤمنین» نوشت برای سران شیعه که یا در زندان بودند و یا تبعید گاه بودند نتوانستند خودشان را برسانند یا موانعی داشتند. باین عبارت نامه شروع شده: (و لقد علمتم شمامی دانید، معلوم میشود مطلب محرز است) ان رسول الله. قال من رأى سلطاناً... تا آخر) شاید

همین خطابه را بعنوان دوباره نوشته و برای این مردم کوفه فرستاده باشد.

متمم این بحث راجع به شهید است این هم از جهت شرائط و آثار فقهی يك بحث مفصلی است، كه وقت هم گذشته. كسیكه این حقیقت و هدف الهی را درك كرد و برای این حقیقت پایداری كرد و جان داد در اصطلاح قرآن و آئین اسلامی اسمش شهید است، شهید یعنی كسیكه حق را شهود کرده، كشته شدن او روی اشتباه و عواطف و تحريك احساسات نباشد، حق و هدف آنرا مشاهده کرده و در این راه در خاك و خون غلطیده، این كسیست كه بقصد قربت نه روی اوهام و آمال شخصی بلکه از اینها اینگونه آمال و آرزوها برتر آمده، و آن طوری كه حق ارزش دارد ارزش حق را احراز کرده است، و از این جهت خودش را فانی در حق کرده، این حقیقت فناء است نه چون صوفی بنشیند در خانقاه هو بکشد و خود را واصل بحق داند، معنای وصل بحق اینست:

از پای تاسرت همه نور خدا شود گرد رده خدای تویی با و سرشوی

اگر این جور شد كه همه اش فانی در حق شد و خودش را در راه حق و یا برای حق فراموش كرد و خود را با شهود حق و برای اقامه حق بكشتن داد، اسمش شهید است، پس هر كسی اسمش شهید نیست، اگر كسی اشتباهاً یا برای امری كه جنبه دنیائی ابهام انگیز دارد رفت و كشته شد، خسر الدنیا والاخره است، شهید آنست كه دین را احراز كند، خدا را بشناسد، با آخرت معتقد باشد، ببقاء معتقد باشد، هدف را تشخیص دهد آنوقت از علائق رسته میشود چون حق را مشاهده کرده، دیگر پاکی از مرگ ندارد، مرگ برایش آسانست، بعضی از صوفیه میگویند در نماز باید متوجه به قطب بود كه مظهر است و برای اینکه انسان مادی صوری نمیتواند بمطلق متوجه بشود مگر از راه مظهر، این اشتباه است آری میتواند بمطلق متوجه بشود گرچه بتدریج و با سلب حدود. ولی در این جمله ای كه همیشه در نمازی گوئیم ضمناً متوجه باین دسته می شویم وقتی میگوئیم: ایاك نعبد و ایاك نستعین اهدنا الصراط المستقیم بعد می گوئیم: صراط الذین انعمت علیهم، راه آن كسانی كه خدا یا با آنها نعمت دادی، چه دادی مال دادی ثروت دادی. قدرت دادی، در آیه دیگر میفرماید: ومن یطع الله فاولئك مع الذین

انعم الله عليهم اول «النبيين» در درجه دوم «الصدیقین» آنهایی که با جان و دل و فطرت و عقلشان حق را مشاهده و تصدیق میکنند .

«والشهداء» آنهایی که در راه خدا شهید می شوند ، مقامشان بسیار عالی است «والصالحین» آنهایی که دنباله اینها هستند نقشه آنها را در زندگی تنظیم میکنند این چهار دسته هستند که خدای بر آنها نعمت را کامل کرده و کسانی که اطاعت کنند خدایا همراه و همقدم با اینها هستند .

شهداء چون تحول باطنی یافتند و حق را مشاهده میکنند و کشته میشوند خدا هم ضمانت کرده است آنها را وجودشان را بیمه کند و باقی میدارد ، واقعاً تعجب نمی کنید یکدسته از مردم در يك گوشه از دنیا ، دور هم جمع شدند صدایشان را هم دشمنان نگذاشتند بجائی برسد ، اطرافشان را گرفته محاصره شان کردند آنها را کشتند قطعه قطعه کردند، کسانی را هم از اینها باقی نگذاشتند که بروند در شهرها اعلام بکنند که مطلب چه بوده ، و این جور دستگاه خلقت نام و اثر و کارشان را نگهداشت آیا معجزه نیست ؟ این شهود حق نیست ؟ که حق را ما مشاهده بکنیم که اینقدر تاریخ دنیا تاریخ اینها زنده باشد ، اسم پدرشان و مادرشان و اسبشان و زیشان و حرفهایی که گفتند بماند، از کجا مانده ، برای چی مانده ؟ برای اینست که اینها از جنبه فناء رو ببقاء رفتند و بهترین سیر و حرکت و تکامل روی همین اصل است، سبزه است می پوسد و میرود ، میرود در شکم گوسفند تبدیل به گوشت و پوست و استخوان می شود، میرود بشکم آدم تبدیل بفکر و نیرو و ایمان می شود اگر در وجود يك انسان عالی بود تبدیل می شود باراده و قدرت و ایمان و ملکات ثابت و باقی پس قربانی شدن در راه تکامل است .

از جمادی مردم و نامی شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
اگر همین آدم در راه يك حقیقت علیائی خودش را قربانی کرد البته باقی می ماند ،

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم .

باردیگر تا بمیرم ازبشر پس بر آرم با ملائک بال و پر

اینهاروز عاشور اپردر آورده بودند مثل اینکه قالبهایشان سنگین شده بود- او میگفت ابا عبدالله اجازه بده من بمیدان بروم دیگری می گفت من، آن می گفت من را اجازه ده تا کشته شوم، ولتدضاق صدری من الحیات، سینهام از زندگی تنگ شده، اینم با چه جور مردمی بودند، زن و بچه داشتند، کسان داشتند، علاقه‌ها داشتند، زهیر بن غین بجلی است تا پریروز این مرد طرفدار خون عثمان بوده است تبایغات معاویه و دستگاههای او در روی تأثیر کرده بود بانظر دیگر بآل علی نگاه می کرد، اتفاقاً بین راه بر خورده، رفته در میان سرا پرده حسین بن علی علیه السلام چه کلمه‌ای می‌پارده شده، چه گفته و شنیده، چه برقی در او زده که همه علاقه‌هایش را سوزانده، یکساعت پیش از این زهیر دارای گاو و گوسفند و شتر بوده زهیر شتر دار، زهیر گاو دار، زهیر قبیله دار، زهیر مال دار میمیرد با همه اینها دفن می‌شد الان برگشته می گوید دیدم قیافه‌اش هم تغییر کرده، آخر برای چی این همه قیافه افسرده، برای همین که هدفی نداریم، چون هدف نداریم خیال می‌کنیم همه‌اش مال و قدرت است بهر وسیله که میخواهد باشد، چون نمیرسیم کایمان تلخ است چهره‌ها گرفته است تاجر است کاسب است اداریست عصر بخانه‌اش بر می‌گردد چنان کوفته و عبوس است که زن و بچه‌اش با او نمی‌توانند حرف بزنند برای آنکه آنچه میخواسته نرسیده، چه میخواسته نظامی است اداریست می گوید آقا امروز، امسال رفقای ما همه درجه گرفته‌اند من، نگر فتم رتبه گرفتند، من نگر فتم، فلان دخلش این جور شد، من چنینم اوضاع اقتصادی بد است همه افسرده همه کسل، همه پشورده، برای اینکه محکوم دنیا ایم، بی‌ایند شهید یعنی حاکم بردنیا، یعنی فوق دنیا شویم، مؤمن معنایش همین است، این زهیری که میرفت عبوس بود دچار شك بود، دچار تردید بود، نمیدانست زندگی یعنی چه حق با علی است، حق با معاویه است؟ این اشتباهات در خیالش بود.

در حال تردید و شك بسر می‌برد آمال و علاقه‌ها و او را می‌شرد، حال رفت و برگشت، برقی زد این اشتباهات از او بر طرف شد علاقه‌ها برید و شهید شد، همانجا شهید شد،

پیش از اینکه کشته بشود این را میگویند شهید قیافه اش هم از هم باز شد زندگی آسان گردید حالا دیگر حق را فهمیده است اکنون دیگر مهم نیست، کشته بشود بشود زنده بماند بماند، تا رسید بسرا پرده اش زنش هم در تاریخ دشمن را ثبت کرده دختر عمرو، و بزین گفت بلند شو برو کار من تمام شد بروید دنبال کار خودتان گاو و گوسفند و شتر زندگی مال شما من حق را پیدا کرده ام حق مال من وقتی حق آمد اینها دیگر ارزش ندارد رفت رفت چه جور رفت آن شب عاشورا است، آن صبح عاشورا است بعد از ظهر عاشورا است از بدنش خون میریزد لبش تشنه است آمد مقابل حسین دست میزند روی شانه ابا عبدالله باوهمی نگاه میکند چشم میدوزد چه مشاهده کرده نمیدانم ما که ندیدیم بفهمیم چی بوده مطلب، دیوانه بوده؟ میشود اینها را دیوانه گفت؟ هی دست میزند روی شانه ابا عبدالله فدتك نفسي هادیا مهديا ... ای جانم قربانت تو مرا نجاتم دادی تو مرا آزاد، کردی از دنیا آزادم کردی از شهوات دنیا آزادم کردی هیچ غصه ندارم از بدنش خون میریزد میگوید غصه ندارم زنش دارد بیوه میشود میگوید غصه ندارم بچه هایش دارد یتیم میشود میگوید غصه ندارم این قدرت است، ها، بعد میگوید چه غصه دارم اليوم القى جدك النبیوا حسنا المرتضى علیا الانها این فاصله از بین برود این بدن من بخاک و خون بیفتد این جور معتقد به بقاء حقیقت و سر انسانیت است، بملاقات جدت میرسم برادر و پدرت را ملاقات میکنم جلو ابا عبدالله میافتد کشته میشود معروف است که زنش رفت در کوفه ولی چشم برای است که از زهیر چه خبر میرسد يك وقت خبر آوردند که همه کشته شده اند حسین کشته شد بچه هایش کشته شد برادر هایش کشته شدند اصحابش کشته شدند کفنی میدهد بدست غلامش که برو آقای خودت را دفن کن کفن کن میگویند وقتی غلام آمد خجالت کشید دفن نکرد کفن نکرد آیا برگشت آیا چنین گفتگو کرد وقتی خانم و خاتون از او پرسید که تو چه کردی آقای خودت را دفن کردی یا نکردی کفن پوشاندی یا نه شاید گفته باشد چطور دفن کرده باشم وقتی رفتم دیدم بدنهای جگر گوشه های پیغمبر بدنه های فرزندان فاطمه قطعه قطعه میان خاک و خون دوی زمین گرم کربلا افتاده چطور من

میتوانستیم این بدنها را اینطور بنگرم و بدن آقای خودمرا کفن کنم و دفن کنم (۱)
لا حول ولا قوة الا....

پایان



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

(۱) در تذکره ابن جوزی است: «چون زهیر بن القین باحسین علیه السلام شهید شد همسرش بغلامش گفت برو مولای خود را دفن کن غلام آمد دید حسین علیه السلام برهنه روی زمین افتاده. گفت آیا مولای خود را دفن کنم و حسین را این چنین روی زمین گذارم آنحضرت را کفن پوشاند آنگاه مولای خود را در کفن دیگر پوشانده فقهاء میگویند شهید را باید با جامه خون آلودش دفن کرد و کفن ندارد:»